

## سخن حاج آقا محمد صالح مدرسه ای درباره خانم مرضیه حدیدی (خواهر دباغ)

### خانم شجاعی که نمی شناختم

سال ۱۳۳۳ حاج حسن دباغ با مرضیه خانم (دباغ) به واسطه شخصی به نام اسحاق افتخاری ازدواج کردند. من حسن آقا را می شناختم. از دوستان قدیمی من بود که در جلسات مذهبی تهران و حسنیه ارشاد ایشان را می دیدم. در محل کارشان هم از مردم دستگیری می کردند و هم تکثیر و توزیع اعلامیه های حضرت امام را به صورت جدی انجام می دادند. خانم دباغ که نکات برجسته ای از شهید آیت الله سعیدی (استادشان) فراگرفته بودند و کم به یکی از نزدیکان ایشان بدل شده بودند ، شجاعتی بی نظیر داشتند به طوری که کتابها و اعلامیه هایی که لازم بود را پنهانی از منزل آیت الله سعیدی خارج می کردند، یا از قم به تهران منتقل می نمودند. شنیده بودیم این که این جابجایی ها و تکثیر و توزیع اعلامیه ها توسط خانمی انجام می شود و بعدها فهمیدیم این خانم کسی جز خانم دباغ نیست.

### یک سرو گردن بالاتر از دانشجویان دختر مبارز

در آن زمان دانشجویان دختری که گام در راه مبارزه گذاشته بودند کم نبودند و اتفاقا به خوبی هم مبارزه می کردند اما فرق آنها با خانم دباغ در این بود که با وجود اینکه ایشان در محیط های دانشگاهی درس نخوانده بودند به عنوان یک زن عادی، برجستگی های خاص خودشان را داشتند که نشان از شعور بالای سیاسی و فرهنگی ایشان بود. مثلاً می گفتند: «ما اگر حرکتی می کنیم، به خاطر دفاع از دین و آرمان هایمان است و با هر کسی که به نوعی می خواهد با حاکمیت اسلامی برخورد کند ، برخورد می کنیم.»

## زندانی که طویله بود و هیچ روزنه نوری نداشت

من را دستگیر کردند و یک هفته بعد هم خانم دباغ را . همدیگر را ندیدیم و نمی دانستم چه قدر شکنجه شده اند و احوالشان چطور است. چون بند خانم ها و آقایان جدا بود. اما بعدها برایم تعریف کردند که یک روز که می خواستند جایی که بودیم را تعمیر کنند ما را به مدت یک هفته به مکانی بردند که قبلا طویله بود. هیچ روزنه ی نوری نداشت و نمی دانستیم چه وقت از شبانه روز است. مگر وقتی که برای وضو ما را به بیرون می بردند و می فهمیدیم که وقت نماز ظهر است یا شب!

یک بار هم که حالم بهم خورد من را روی گاری لنداختند و یک نفر بادم می زد و متوجه شدم از آن طویله خارجم کردند.

## همیشه مسلح

خانم دباغ همیشه مسلح بودند و کلاشینکفی داشتند که موقع سخنرانی روی میز می گذاشتند. .